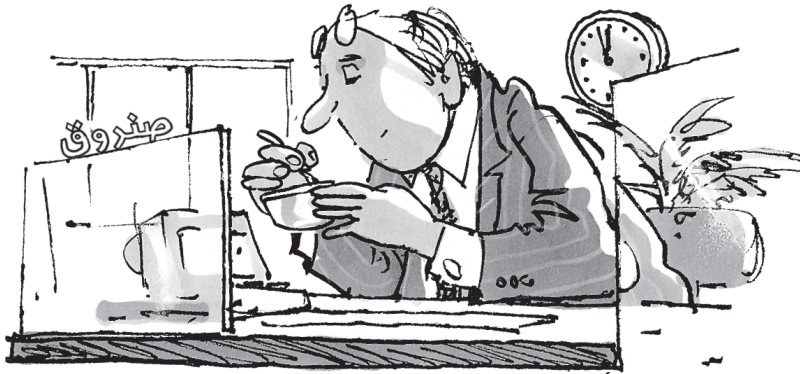




نقاب نارنجی

نیمی از روز گذشته است. در اداره‌های مرکز شهر کارمندان ظرف‌های ناهارشان را درمی‌آورند یا به یک غذاخوری کوچک، همان نزدیکی‌ها، می‌روند.

کرایس ایشپارکاسه صندوق‌دار خوش اخلاق بنگاه سرمایه‌گذاری هم در ورودی را می‌بندد. هر چند امروز برای ناهار فقط یک کاسه ماست کم چرب دارد. چرا؟ چون در تعطیلات دو کیلو به چربی‌هایش اضافه شده است. اما این طور که بویش می‌آید، ناهارش فقط ماست نیست. چون یک دفعه مردی با هفت تیراز دست شویی مشتری‌ها بیرون می‌آید و می‌گوید: «بی حرکت! پول‌ها را رد کن بیاید!» قاشقی ماستی از دست صندوق‌دار می‌افتد و بی‌چون و چرا



دست‌هایش را بالا می‌برد. کارمندهای دیگر هم چاره‌ای جز گوش دادن به دستور دزد ندارند. صندوق‌دار موفق می‌شود پایش را یواشکی به آژیر خطر بزند. دوربین بالای صندوق هم شروع می‌کند به فیلم گرفتن، اما نمی‌تواند چهره‌ی مرد را ثبت کند، چون صورتش را زیر نقاب نارنجی‌رنگی که در واقع یک کلاه پشمی منگوله‌دار است، قایم کرده. از کل صورتش فقط یک جفت چشم بی‌روح پیداست که پشت شکاف نقاب کمین کرده است.

صندوق‌دار پولی را که دزد می‌خواهد، توی کیسه‌ی پلاستیکی می‌گذارد. روی کیسه نوشته شده: «محیط زیست را پاکیزه نگه دارید!» این جور که پیداست آقای دزد در خونسردی لنگه ندارد. بدون عجله تک‌تک درهای پشت‌سرش را قفل می‌کند، از درِ پشتی بانک بیرون

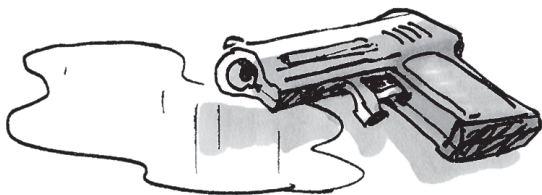
می‌زند و کلیدها و هفت تیرش را توی سطل زباله‌ی بزرگ حیاط پشتی قایم می‌کند. بعد هم مثل گربه از دیوارِ زمینِ کناری بالا می‌رود... در عرض سه سوت چرخ‌های ماشین کمی‌سر کوگل بلیتس قیژقیزکنان جلو بانک ترمز می‌کند. کمی‌سر جنگی از ماشین بیرون می‌پرد. صندوق‌دار که خیلی ترسیده، از پنجره فریاد می‌زند: «زود با ماشین دنبالش کنید! از سمت زمین خالی دررفته!» کوگل بلیتس با نگاهش ردّ دزد کلک را می‌گیرد که چند دقیقه‌ای از آن‌ها جلوتر است و می‌بیند که دارد آن دورها با سرعت از دیوار بالا می‌رود.

کوگل بلیتس به نیروهایش دستور می‌دهد منطقه را محاصره کنند. خودش هم سوار ماشین پلیس می‌شود و دزد را تعقیب می‌کند. جلوتر، در محوطه‌ی یک کارگاه ساختمانی، مردی را می‌بیند که قیافه‌اش بفهمی نفهمی شبیه خلاف‌کارهاست. مرد پا به فرار می‌گذارد. کوگل بلیتس دستور می‌دهد: «ایست!»

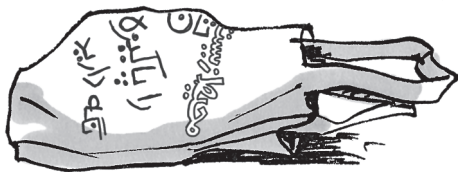
مرد همان جا خشکش می‌زند. نفسش بالا نمی‌آید. با نگرانی می‌پرسد: «اتفاقی افتاده؟»

کمی‌سر فریاد می‌زند: «سرقت از بانک! حتماً خودتان بهتر از من می‌دانید!» یک دفعه از همان حس‌هایی که ردخور ندارند، به او دست می‌دهد؛ این همان دزدی است که دنبالش هستند. اما اگر همان مرد است، پول‌ها را کجا گذاشته؟ کوگل بلیتس به افسر پلیس اشاره می‌کند که پیش آن‌ها بیاید.

مرد که دیگر
صبرش لبریز شده،
می‌گوید: «شورش را
درآورده‌اید! از جان
من چه می‌خواهید؟ من

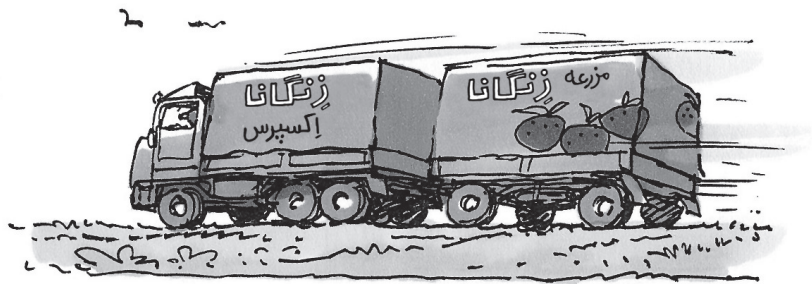


آدم بی‌آزاری هستم، نه سارق بانک!»
کمیسر عصبانی می‌پرسد: «پس چرا آن طوری می‌دویدی؟»
مرد پوزخند می‌زند: «نرمش می‌کردم. کار هر روزم است. نکند
تازگی‌ها ورزش کردن جرم است؟!»
کمیسر کوگل بلیتس جوابش را نمی‌دهد. اما از طرفی هم نمی‌تواند
متهمش کند. ماسک نارنجی، هفت تیر و کیسه‌ها کجا هستند؟ دستور
می‌دهد و جَب به جَب زمین خالی را بگردند.
کمی بعد اسلحه‌ی دزد را در سطل آشغال حیاط پستی پیدا می‌کنند.
هفت تیرش اسباب بازی است، اما نقاب و پول‌ها را خیلی حرفه‌ای
گم‌وگور کرده. معلوم است که کارش حساب شده بوده.
کمیسر درمانده است. با پریشانی نگاهش می‌افتد به راننده‌ی
جرثقیل توی کارگاه که موقع پیاده



شدن می‌گوید: «وقت ناهار
است!» کمیسر خود به خود
زیر لب می‌غرد: «وقت ناهار





دسرتوت فرنگی در مه صبحگاهی

مه صبحگاهی زمین‌های دو طرف جاده‌ی ب - ۵۷ را گرفته است. در ساعت چهار و سی دقیقه یک تریلی توت فرنگی از مزرعه‌ی زنگنه به جاده‌ی هامبورگ می‌پیچد. این جور که معلوم است راننده خیلی عجله دارد. می‌خواهد به میدان تره‌بار بزرگ برود، اما خبر ندارد که به آن جا نمی‌رسد.

تریلی یک لحظه جلو دید مرسدس بنز ۲۸۰ اس. ای را می‌گیرد. راننده‌ی مرسدس از آرنزبورگ می‌آید و می‌خواهد به هامبورگ برود. او هم عجله دارد. به خاطر همین نه تنها پشت سر تریلی ترمز نمی‌کند، بلکه سر پیچ با بی احتیاطی سبقت می‌گیرد. موتورسواری که از روبه‌رو می‌آید، خیلی دیر متوجه مرسدس می‌شود. جیغ ترمز بلند می‌شود. بوق موتور گیر می‌کند و یک بند

است! هر چند دیگر احساس گرسنگی نمی‌کند. چون به سختی سعی می‌کند این معما را هضم کند. مطمئن است که این دونده‌ی خونسرد خود مجرم است، فقط مشکل این جاست که نمی‌داند چه طور متهمش کند.

بالاخره ماجرا برای کمیسر روشن می‌شود: مدرک جرم همان جا، جلو چشم است، ولی دور از دسترس...

سؤال‌هایی از کارآگاهان هوشیار و خوش فکر:

کوگل بلیتس نقاب و کیسه‌های پول را کجا پیدا می‌کند؟

هم دست سارق بانک کجا غیش زده؟

چه طوری خودش را لو می‌دهد؟

پاسخ:

